

رسالة نصيحة الملوك

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الكافي حسب الخلايق وحده و الحمد لله على نعمه و استزيد من كرمه و اشهد ان لا اله الا هو الموصوف بقدمه و اشهد ان محمداً عبده و رسوله الطاوى السموات بقدمه.

اما بعد از ثنای خداوند عالم و ذکر بهترین فرزند آدم صلی الله علیه وسلم در نصیحت ارباب مملکت شروع کنیم به حکم آنکه یکی از دوستان عزیز جزوی در این معنی تمنا کرد به فهم نزدیک و از تکلف دور. جوابش نبشتم که شرایف ساعات فرزند آدم دام بقائه به وظایف طاعات خداوند جلّ ثنائه آراسته باد، معلوم کند که ملوک جهان را نصیحت رب العالمین بسنده است که در کتاب مجید می فرماید: و اذا حکمت بین الناس ان تحکوا بالعدل. و دیگر فرمود: ان الله یأمر بالعدل و الاحسان. بجملی فرمود تعالی و تقدّس که مفصّل آن در دفترها نشاید گفتن. اما به قدر طاقت کلمه ای چند بیان کنیم در معنی عدل و احسان و بالله التوفیق.

۱ پادشاهانی که مشفق درویشند، نگهبان ملک و دولت خویشند به حکم آنکه عدل و احسان و انصاف خداوندان مملکت موجب امن و استقامت رعیت است و عمارت و زراعت بیش اتفاق افتد. پس نام نیکو و راحت و امن و ارزانی غلّه و دیگر متاع به اقصای عالم برود و بازرگانان و مسافران رغبت نمایند و قماش و غلّه و دیگر متاعها بیارند، و ملک و مملکت آبادان شود و خزاین معمور و لشکریان و حواشی فراخ دست، نعمت دنیا حاصل و به ثواب عقی واصل، و اگر طریق ظلم رود بر خلاف این.

ظالم برفت و قاعده زشت از او بماند عادل برفت و نام نکو یادگار کرد

۲ از سیرت پادشاهان یکی آن است که به شب بر در حق گدایی کنند و روز بر سر خلق پادشاهی.

آورده‌اند که سلطان محمود سبکتکین رحمة الله علیه همین که شب در آمدی جامه شاهی به در کردی و خرقة درویشی در پوشیدی و به درگاه حق سر بر زمین نهادی و گفتی یا رب العزة ملکُ ملکِ توست و بنده بنده تو، به زور بازو و زخم تیغ من حاصل نیامده است، تو بخشیده‌ای و هم تو قوّت و نصرت بخش که بخشاینده‌ای.

عمر عبدالعزیز رحمة الله علیه چون از خواب برخاستی بعد از فریضة حق شکر و سپاس نعمت و فضل رب العالمین بگفتی و امن و استقامت خلق از خدای درخواستی و گفتی یا رب عهده کاری عظیم به دست این بنده ضعیف متعلق است. پیداست که از جهد و کفایت من چه خیزد، به آبروی مردان درگاهت و به صدق معامله راستان و پاکان که توفیق عدل و احسان و انصاف ده و از جور و عدوان پرهیز، مرا از شرّ خلق و خلق را از شرّ من نگاه دار، روزی ده و روزی مکن که دلی از من بیازارد یا دعای مظلومی در حق من باشد.

۳ صاحب دولت و فرمان را واجب باشد در ملک و بقای خداوند تعالی همه وقتی تأمل کردن و از دور زمان براندیشیدن و در انتقال ملک از خلق به خلق نظر کردن تا به پنج روز مهلت دنیا دل نهد و به جاه و مال عاریتی مغرور نگردد. یکی از خلفا، بهلول را گفت مرا نصیحت فرمای، گفتا از دنیا به آخرت چیزی نمی توان برد مگر ثواب و عقاب، اکنون بخیری.

۴ علما و ائمه دین را عزّت دارد و حرمت، و زیر دست همگان نشاند و به استصواب رأی ایشان حکم راند تا سلطنت مطیع شریعت باشد نه شریعت مطیع سلطنت.

۵ عمارت مسجد و خانقاه و جسر و آب انبار و چاهها بر سر راه، از مهمّات امور مملکت داند.

۶ قومی که به طاعت حق مشغولند، همّت به جانب ایشان مصروف سازد و توفیق

خدمت ایشان فرصت شمارد و غنیمت داند که همت پارسایان مرمک و دولت پادشاهان را حمایت کند. حکما گفته‌اند مزید ملک و دوام دولت در رعایت بیچارگان و اعانت افتادگان است.

۷ پادشه صاحب‌نظر باید تا در استحقاق همگان به تأمل نظر فرماید پس هر یکی را به قدر خویش دلداری‌ای کند، نه گوش بر قول متوقعان، که خزینه تهی ماند و چشم طمع پر نشود، بلکه خداوندان عزت نفس را خود همت بر این فرو نیاید که تعریف حال خود کنند یا شفیع انگیزند. پس نظر پادشاه را فایده آن است که مستوجب نواخت را بی‌ذل تعریف اسباب فراخ و معونت جمعیت مهیا دارد که بزرگ همت نخواهد و خواهنده بیابد.

اگر هست مرد از هنر بهره‌ور هنر خود بگوید نه صاحب‌هنر

۸ خدمتکاران قدیم را که قوت خدمت نمانده است اسباب مهیا دارد و خدمت در نخواهد که دعای سحرگاه به از خدمت به درگاه.

۹ آثار خیر پادشاهان قدیم را محو نگرداند تا آثار خیر او همچنان باقی بماند.

۱۰ جلیس خدمت پادشاهان کسانی سزاوار باشند عاقل، خوبروی، پاکدامن، بزرگ زاده، نیکنام، نیک سرانجام، جهان‌دیده، کارآزموده، تا هرچه از او در وجود آید پسندیده کند.

۱۱ وزارت پادشاهان را کسی شاید که شفقت بر دین پادشاه از آن بیشتر دارد که بر مال او، و حیف سلطان بر رعیت روا ندارد.

۱۲ پیران ضعیف و بیوه‌زنان و یتیمان و محتاجان و غریبان را همه وقت امداد می‌فرماید که گفته‌اند که هر کس که دستگیری نکند سروری را شاید و نعمت بر او نیاید.

۱۳ پادشاهان پدر یتیمانند باید که بهتر از آن غمخوارگی کند مر یتیم را که پدرش، تا فرق باشد میان پدر درویش و پدر پادشاه.

آورده‌اند که کیسه‌ای زر و طفلی از کسی بازماند. حاکم آن روزگار کس فرستاد پیش وصی و زر خواست. وصی زر در کنار طفل نهاد و پیش حاکم برد و گفت این زر از آن من نیست، از آن این طفل است اگر می‌گیری از وی بستان تا به قیامت بدو بازدهی. حاکم از این سخن به هم برآمد و بگریست و سر و چشم طفل را بوسه داد و گفت من به قیامت طاقت این مظلومه چگونه آورم؟ زر پیش وصی فرستاد و نان و جامه و اسباب طفل تا به وقت بلوغ مهیا فرمود.

۱۴ فاسق و فاجر را تقویت و دلداری کمتر کند که یار بدان شریک معصیت است و مستوجب عقوبت.

۱۵ دست عطا تا تواند گشاده دارد مگر آن‌گاه که دخل با خرج وفا نکند که بخل و اسراف هر دو مذموم است، واتبع بین ذلک سیلا.

۱۶ نیکمردی به جای خود است نه چندان که بدان چیره گردند و دیده‌هاشان خیره. نه هر که خواهد که نامش به نیکمردی برآید بر حیف ناانصافانش صبر باید کرد، و این را خردمندان مروّت نخوانند بلکه سست رأیی.

۱۷ جوانمردی پسندیده است تا به حدی نه که دستگاه ضعیف شود و به سختی رسد و نعمت نگاه داشتن مصلحت است نه چندان که لشکر و حاشیه سختی بینند.

۱۸ خشم و صلابت پادشاهان به کار است نه چندان که از خوی بدش نفرت گیرند، بازی و ظرافت روا باشد نه چندان که به خفت عقلش منسوب کنند.

۱۹ زهد و عبادت شایسته است نه چندان که زندگانی بر خود و دیگران تلخ کند، عیش و طرب ناگزیر است نه چندان که وظایف طاعت و مصالح رعیت در آن مستغرق شود.

۲۰ عزّت و اوقات نماز را نگاه دارد و به هیچ از ملاهی و مناهی در آن وقت مشغول نشود، و در نظر علما و صلحا مناسب حال ایشان سخن گوید و حرکت کند.

۲۱ اخبار ملوک پیشین را بسیار مطالعه فرماید که از چند فایده خالی نباشد: یکی آنکه به سیرت خوب ایشان اقتدا کند. دوم آنکه در تقلب روزگار پیش از عهد ایشان تأمل کند تا به جاه و جمال و ملک و منصب فریفته و مغرور نشوند.

۲۲ مطرب و نرد و شطرنج و بازیگر و شاعر و افسانه گوی مشعبد و امثال این، همه وقتی راه به خود ندهد که دل را سیاه کند مگر دفع ملال را هر مدتی نوبتی. آورده اند که شبلی رحمة الله علیه به مجلس یکی از پادشاهان درآمد. ملک را دید با وزیر با شطرنج بازی مشغول. گفت احسنت. شما را از بهر راستی نشانده اند بازی می کنید؟

۲۳ عهدهٔ مُلک داری کاری عظیم است، بیدار و هشیار باید بود و به دل همه وقتی با خدای تبارک و تعالی در مناجات، تا بر دست و زبان و قلم و قدم وی آن رود که صلاح ملک و دین و رضای رب العالمین در آن باشد.

۲۴ تفویض کارهای بزرگ به مردم ناآزموده نکند که پشیمانی آرد.

۲۵ مردم متهم ناپرهیزگار قرین و رفیق خود نگرداند که طبیعت ایشان در او اثر کند و اگر نکند از صنعت خالی نماند، و تأدیب دیگران که همان فعل دارد از وی درست نیاید.

۲۶ گواهی به خیانت کس نشنود مگر آنکه دیانت گوینده معلوم کند و تا به غور گناه نرسد عقوبت روا ندارد.

۲۷ قطع دزدان و قصاص خونیان به شفاعت دوستان درنگذارد.

۲۸ دزدان دو گروهند: چندی به تیر و کمان در صحراها، چندی به کیل و ترازو در بازارها. دفع همگان واجب داند.

۲۹ انوشیروان عادل را که به کفر منسوب بود به خواب دیدند در جایگاهی خوش

و خرّم، پرسیدندش که این مقام به چه یافتی؟ گفت بر مجرمان شفقت نبردم و بی‌گناهان نیازردم.

۳۰ هرچه در مصالح مملکت در خاطرش آید به عمل در نیاورد. نخست اندیشه کند پس مشورت، پس چون غالب ظنش صواب نماید ابتدا کند به نام خدای و توکل بر وی. فاذا عزمتم فتوکل علی الله.

۳۱ رأی و تدبیر از پیر جهان‌دیده توقع دارد و جنگ از جوان جاهل.

۳۲ داد ستم‌دیدگان بدهد تا ستمکاران خیره نگردند که گفته‌اند: سلطان که رفع دزدان نکند حقیقت خود کاروان می‌زند.

۳۳ کام و مراد پادشاهان حلال آن‌گاه باشد که دفع بدان از رعیت بکند چنان که شبان دفع گرگ از گوسفندان، اگر نتواند که بکند و نکند مزد شبانی حرام می‌ستاند. فکیف چون می‌تواند و نکند.

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت شنیده‌ام فلان عامل را که فرستاده‌ای به فلان ولایت بر رعیت درازدستی می‌کند و ظلم روا می‌دارد. گفت روزی سزای او بدهم. گفت بلی روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام ستده باشد پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی. درویش و رعیت را چه سود دارد؟ پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال.

سر گرگ باید هم اوّل برید نه چون گوسفندان مردم درید

۳۴ مالش رندان و فاسقان وقتی پسندیده آید که به نفس خویش از فجور بپرهیزد.

یکی از پادشاهان خمخانه خماران شکستن فرمود، و شبانگاه گفت ندیمان خود را انگور فلان باغ را در وجه عصیر نهادیم. صاحب‌دلی بشنید گفت ای که گفتی بد مکن خود مکن.

۳۵ لایق حال پادشاه نیست خشم به باطل گرفتن، و اگر چنان که به حق خشم

گیرد پای از اندازه انتقام بیرون نهد که پس آن گه جرم از طرف او باشد و دعوی از قِبَل خصم.

۳۶ با دوست و دشمن طریق احسان پیش گیر که دوستان را مهر و محبت بیفزاید و دشمنان را کین و عداوت کم شود.

۳۷ خزینه باید که همه وقتی موفر باشد و خرج بی وجه روا ندارد که دشمنان در کمینند و حوادث در راه.

۳۸ در همه حال از مکر و غدر ایمن ننشیند و اندیشه کند تا حاسدان فرصت غنیمت شمارند.

۳۹ سایر زیردستان خدم را باید که نام و نسبت بداند و به حق المعرفة بشناسد تا دشمن و جاسوس و فدایی را مجال مداخلت نماند.

۴۰ ارکان دولت و اعیان حضرت را باید که یکان یکان مشرف نهانی برگمارد تا نیک و بد هر یک معلوم کند و تخلیطی که رود پوشیده نماند.

۴۱ در هر دو سه ماه شحنة زندان را بفرماید به غوص احوال زندانیان کردن، تا بی گناهان را خلاص دهد و گناه کوچک را پس از چند روزی ببخشد و زندان قاضی را همچنین نظر فرماید.

۴۲ با غریم موسر و غارم معسر صبر کند و به قدر حال از وی به قسط بستاند و اگر از هر دو طرف مفلسانند و خزینه بیت المال معمور شاید که بفرماید ادا کردن. و اگر از خزینه مملکت بدهد روا باشد که ملک و دولت را به قیاس ظاهر، گنج و لشکر محافظت می کند و اما به حقیقت دعای مسکینان.

۴۳ کاروان زده و کشتی شکسته و مردم زیان رسیده را تفقد حال به کمابیش بکند که اعظم مهمات است.

۴۴ مستأجر بوستان و ضامن مستغلات را که دخل به مشروط وفا نکرده باشد در استیفای مضمون سخت نگیرد و به آخر معامله چیزی مسامحه کند و بار دیگر عملی از آن با منفعت تر ارزانی دارد تا منتفع گردد.

۴۵ هنرمندان را نکو دارد تا بی هنران راغب شوند و هنر پرورند و فضل و ادب شایع گردد و مملکت را جمال یفزاید.

۴۶ بنده‌ای را که در عملی تقصیر کرده باشد و خدمتی به شرط به جای آورده چون مدتی مالش عزلت خورد، دیگر بار عمل فرماید که جبر بطلال از تخلص زندانیان به ثواب کمتر نیست.

۴۷ مردم سختی دیده محنت کشیده را خدمت فرماید که به جان در راستی بکوشند از بیم بینوایی.

۴۸ لشکریان را نکو دارد و به انواع ملاطفت دل به دست آرد که دشمنان در دشمنی متفقند تا دوستان در دوستی مختلف نباشند.

۴۹ سپاهی که از صف کارزار از دشمن بگریزد بیاید کشت که خونبهای خود به سلف خورده است. سپاهی را که سلطان نان می دهد بهای جان می دهد پس اگر بگریزد خونش شاید که بریزند.

۵۰ عامل مردم آزار را عمل ندهد که دعای بد بدو تنها نکنند و الباقی مفهوم.

۵۱ از جمله حقوق پادشاهان ماضی بر وارث مملکت، یکی آن است که دوستان و جلسان پدر را عزت و حرمت دارد و مهمل نگذارد.

۵۲ پادشاهان به رعیت پادشاهند پس چون رعیت بیازارند دشمن ملک خویشند.

۵۳ پادشاهان سرند و رعیت جسد پس نادان سری باشد که جسد خود را به دندان پاره کند.

۵۴ حالی که بخواهد که در افواه نیفتد با خواص هم نگوید هر چند که دوستان مخلص باشند که مر دوستان را همچنین دوستان خالص باشند مسلسل هم بر این قیاس.

۵۵ همه حالی با دوستان نگوید که دوستی همه وقتی نماند.

۵۶ روی از حکایت درویشان و مهمات ایشان در نکشد و به لطف با ایشان گوید و به رغبت بشنود.

۵۷ صاحب فرمان را تحمّل زحمت فرمانبران واجب است تا مصلحتی که دارند فوت نشود، باید که مراد همه بجوید و حاجات هر یکی را به حسب مراد برآورده گرداند که حاکم تند ترشروی پیشوایی را نشاید.

خداوند فرمان و رای و شکوه ز غوغای مردم نگردد ستوه

یکی مظلومه پیش حجاج یوسف برد، جوابش نگفت و التفاتش نکرد. مرد بخندید و به خنده همی رفت و می گفت این از خدای متکبرتر است. به حجاج رسانیدند. بخواندش که این چرا گفتی؟ گفت از برای آنکه خدا با موسی سخن گفت و تو را از دل نمی آید که با خلق خدای سخن گویی. حجاج این سخن بشنید و انصافش بداد.

۵۸ عقوبت آن کس که در حق بی گناهی افترا کند آن است که به خصمش سپارند تا دمار از روزگار او برآورد و دیگران از فضیحت او نصیحت پذیرند و عبرت گیرند.

۵۹ اهل قلم را از عمل به عمل و از جای به جای نقل فرماید هر چند، تا اگر تخلیطی رود پوشیده نماند.

۶۰ به نزل و هدیه و پیشکشی و تحفه و نوباوه که پیش سلطان آرند پاداش کند و در مقابل امثال هدایا تعجیل کند و تأخیر از اندازه بیرون نرود.

۶۱ در چشم غریبان روا باشد پادشاه را مهیب نشستن و هیبت نمودن اما در خلوت خاصان گشاده روی اولی تر و خوش طبع و آمیزگار.

۶۲ دو کس را که با یکدیگر الفتی زیادت نداشته باشند در عمل انباز گرداند تا با خیانت یکدیگر نسازند.

چو گرگان پسندند بر هم گزند بر آساید اندر میان گوسپند

۶۳ سلطان خردمند رعیت را نیازارد تا چون دشمن برونی زحمت دهد، از دشمن اندرونی ایمن باشد.

۶۴ سرحدبانان را وصیت کند بر رعیت بیگانه درازدستی ناکردن، تا مملکت از هر دو طرف ایمن باشد.

۶۵ بنده را که به گناهی شنیع از نظر براند، حق خدمت قدیمش به یکبار فراموش نکند.

۶۶ صد عیب و خطا بر یکی از خدمتکاران روا باشد که بپوشند و عفو کنند عزت آبا و اجداد محترم او را.

۶۷ پرورده نعمت را چون به جرمی که مستوجب هلاک است خون بریزد اهل و عیالش را معطل نگذارد.

۶۸ لشکریان را که در جنگ عدو کشته شوند برگ و معاش از فرزندان و متعلقان او دریغ ندارد.

۶۹ چندان که تواند با غریب و شهری و خویش و بیگانه و خاص و عام رفیق و تواضع کند که به منصب زیان ندارد و در دل و چشم ایشان شیرین گردد.

۷۰ خداوند فرمان چون خواهد که خطایی ببخشد اثر عنایت فرا نماید، بزرگان به

فراست معلوم کنند و شفاعت بخواهند؛ پس آن‌گه به عهد و توبه و شرط صلاحیت، گناه آن کس عفو کند.

۷۱ خداوندان شوکت را چون به زندان فرستد عزّت و حرمت دارد و ملبوس و مأکول و مشروب و منکوح و ندیم و اسباب عیش مهیا دارد که معنی یومان همین است که بینوایی نبرد. الدّهر یومان یوم لی و یوم لک.

۷۲ از جمله حسن تدبیر پادشاه یکی آن است که با خصم قوی درنیچد و بر ضعیف جور نکند که پنجه با غالب افکندن نه مصلحت است و دست ضعیفان بریچیدن نه مروّت.

۷۳ دل دوستان آزدن مراد دشمنان برآوردن است.

۷۴ ظلم صریح از گناه خاصان تن زدن است و عامیان را گردن زدن.

۷۵ حاکم عادل به مثال دیوار محکم است، هر گه که میل کند بدان که روی در خرابی دارد.

۷۶ اول نصیحت نزدیکان و پس آن‌گاه ملامت دوران. از نفس توبه تو نزدیکتر کسی نیست، تا به گفتار خود عمل نکنی در دیگران اثر نکند.
ملک و دولت را به تدبیر بقا دانی که چیست
کاو به فرمان تو باشد توبه فرمان خدای

۷۷ هر آن که نفش سر طاعت بر فرمان شریعت نهد، فرماندهی را نشاید و دولت بر او نیاید.

۷۸ صبر و تأنی در همه کاری پسندیده باشد مگر در صدماتی که اگر تأخیری افتد تدارک آن فوت شود همچون گرفتن غریق و کشتن حریق.

۷۹ دین را نگاه داشتن نتوان الا به علم، و حکم الا به حلم.

۸۰ تا تواند به هر طریق از معصیت پرهیزد و اگر عیاذاً بالله نفس و شیطان غالب آمد و خطایی رفت، از پی آن خیر و صدقات به درویشان رساند تا خداوند تبارک و تعالی عفو فرماید.

۸۱ عفو از گناه کسی کن که دعای خیرت گوید همه کس، نه او گوید و بس.

۸۲ فردای قیامت همه کس بترسند مگر آن که امروز از خدای بترسد و آزار دل مردمان نخواهد.

آورده‌اند که هارون الرشید رحمه الله علیه روزی این دعا بر زبان می‌راند که یا الهی و یا سیدی و مولایی، اگر روزی بر من بگذرد که در آن روز فعلی یا کاری بد از من در وجود آید آن روز بر من به شب مرسان مگر آنکه چون بر آن واقف شوم توبه و استغفار کنم و صدقات و خیرات به عوض آن به محتاجان و درویشان رسانم، و زبیده زن او همه شب و روز از خوف خدای تعالی این لفظ تکرار می‌کردی که ای ستار ستر، اول و آخر بر من نگه دار.

عاملو، راستکار در پیش اسکندر به حجت زبان آوری کرد. اسکندر گفت از من نمی‌ترسی؟ گفت چرا بترسم که هر که راستی کند از خدای نترسد که ترس از خیانت بنده باشد یا ظلم خداوندگار، و بنده از این هر دو طرف ایمن است.

یکی از پادشاهان زاهدی را گفت من از هول قیامت عظیم اندیشناکم، گفت امروز از خدای عزوجل بترس و فردا مترس.

آورده‌اند که یکی از خلفا بر یکی از متعلقان دیوان به دیناری خیانت بدید معزولش کرد. طایفه بزرگان پس از چند روز شفاعت کردند که بدین قدر آن بنده را از خدمت درگاه محروم مگردان. گفتا غرض مقدار نیست غرض آن که چون مال ببرد و باک ندارد خون رعیت بریزد و غم نخورد.

۸۳ هر که از دست تو نه ایمن است از او ایمن مباش که مار از بیم هلاک خویش قصد گزند آدمی کند. و در مثل است پای دیوار کردن و ساکن بودن و بچه مار کشتن و ایمن نشستن خلاف رأی خردمندان بود.

۸۴ هر که بد اندر قفای دیگری گفت از صحبت او پرهیز که در پیش تو همچنین طیبت کند و از قفا غیبت.

۸۵ آنکه گویند کلام الملوک ملوک الکلام، اعتماد را نشاید. سخن اندیشیده گوی و معنی دار، چنان که اگر جای دیگر باز گویند طاعنان را مجال افسوس نباشد و اگر دیگری مثل این سخن گوید تو را پسند آید.

۸۶ درویش توانگر صفت آن است که به دیده همت در مال و نعمت پادشاهان ننگرد و سلطان گدا طبع آن که طمع در مال رعیت درویش کند.

مروّت نباشد بر افتاده زور برد مرغ دون دانه از پیش مور

وقتی بازرگانی یک طبه جواهر داشت و سلطان آن دور، کس فرستاد و آن بازرگان را طلب کرد. چون بازرگان برفت، سلطان استدعای جواهر فرمود. بازرگان گفت ای سلطان مدت یک سال از خان و مان برون آمده‌ام از شهر خویش، کدبانوی خانه با من وصیت کرد که معاملت مکن الا با آن که او را ترس خدای و دیانت و امانت باشد. آورده‌اند که سلطان او را دلداری و تعهد فرمود و گفت برو تا وقتی که من ترس خدای و امانت و دیانت خود بینم و آن‌گه خریداری کنم.

۸۷ ضعف رأی خداوند مملکت آن است که دشمن کوچک را محل نهد یا دوست را چندان پایه دهد که اگر دشمنی کند بتواند.

۸۸ قوّت رأی آن است که دخل فردا امروز بکارد و کار امروز به فردا نگذارد.

۸۹ حق بزرگان به زیردستان شروط خدمت به جای آوردن است و کمال فضل خداوندگاران شکر خدمت بندگان گفتن و منت ناهادن.

یکی از پادشاهان ظالم زاهدی را گفت حال پادشاهان به قیامت چگونه باشد؟ گفت سلطان عادل که جانب حق نگاه دارد و خاطر خلق نیازارد و سایه همت بر مال رعیت توانگر نیندازد در دو گیتی پادشاه باشد.

دادگر اندر دو جهان پادشاست ورنه هم آنجا و هم اینجا گداست

۹۰ تا دفع مضرت دشمن به نعمت می توان کرد، خصومت روا نباشد که خون از مال شریف تر است، و عرب گوید السیف آخر الحیل یعنی مصاف وقتی روا باشد که تدبیر دیگر نماند. به هزیمت پشت دادن به که با شمشیر مشت زدن.

۹۱ دوستدار حقیقی آن است که عیب تو را در روی تو بگوید تا دشخوارت آید و از آن بگردی و از قفای تو بپوشد تا بدنام نشوی.

۹۲ توانگران و توانایان را حرمتی که هست سبب آن است که نعمتی دارند و راحتی از ایشان به دلی رسد. چون نرسد این فضیلت برخاست.

۹۳ پادشاهان و لشکریان از بهر محافظت رعیت اند تا دست تطاول قوی را از ضعیف کوتاه گردانند. چون دست قوی کوتاه نگردانند و خود درازدستی روا دارند مر این پادشاه را فایده نباشد لاجرم بقایی نکند.

۹۴ هر نعمتی را شکری واجب است. شکر توانگری صدقات، و شکر پادشاهی رعیت نوازی، و شکر قربت پادشاهان خیر گفتن مردمان، و شکر دلخوشی غمخواری مسکینان، و شکر توانایی دستگیری ناتوانان.

۹۵ سلطان که همه در بند راحت خویش بود، مردم از وی راحت نبینند و راحت وی پایدار نماند.

۹۶ گماشته پادشاه را واجب است رضای آفریدگار مقدم داشتن بر فرمان پادشاه، تا از قرب وی برخوردار یابند.

۹۷ مروت آن است که چون کسی از کسی خیری دیده باشد منت آن بر خود شناسد و حق آن به جای آورد و جانب وی مهمل نگذارد، و به حقیقت پادشاهان را این دولت و حرمت به وجود رعیت است که بی وجود رعیت پادشاهی ممکن نیست. پس اگر نگه داشت درویشان نکند و حقوق ایشان را بر خود شناسد غایت بی مروتی ست.

۹۸ هر که بنیاد بد می‌نهد، بنیاد خود می‌کند.

۹۹ حمله مردان و شمشیر گران آن نکند که ناله طفلان و دعای پیرزنان.

۱۰۰ سوز دل مسکینان آسان نگیرد که چراغی شهری را بسوزد.

۱۰۱ عامل مگر از خدای تعالی بترسد که امانت نگاه دارد والا به وجهی خیانت کند که پادشاه نداند.

۱۰۲ بدان را گوشمال دادن و گذاشتن، همان مثل است که گرگ گرفتن و سوگند دادن.

۱۰۳ پادشاهی که بازرگانان می‌آزارد، در خیر و نیکنامی بر شهر و ولایت خود می‌بندد.

۱۰۴ اعتماد کلی بر نوآمدها مکنید.

۱۰۵ آن را که در او شری بیند کشتن اولی تر که از شهر به در کردن، که مار و کژدم را از خود دفع کردن و به خانه همسایه انداختن هم نشاید.

۱۰۶ عمل به کسی ده که دستگاهی دارد و گرنه بجز سوگند حاصلی نبینی.

۱۰۷ گناهی که به سهو از کسی آید کرم آن است که درگذری و اگر چنان که به قصد آید نخستین بار بترسانی و اگر بار دیگر دلیری کند خونس بریزی که بیخ بد بار نیکو ندهد.

۱۰۸ به هنگام خشم گرفتن تعجیل نکند که زنده را توان کشت و مرده را باز زنده نتوان کرد، چنان که جواهر را توان شکست و شکسته باز جای آوردن محال بود.

۱۰۹ مردی نه این است که حمله آورد بلکه مردی آن است که در وقت خشم خود را بر جای بدارد و پای از حد انصاف بیرون نهد.

۱۱۰ مال مردگان به یتیمان باز گذارد که دست همت به مثل آن آلودن لایق قدر پادشاهان نیست و مبارک نباشد.

۱۱۱ از حاصل دنیا بجز نام نمی ماند و بدبخت کسی که از او این هم نماند.

۱۱۲ مال خاصیتی دارد که دشمنان را دوست کند اما نگاه داشتن مال مر دوستان را دشمن گرداند، یعنی فرزند که از پدر خیر نبیند مردن وی تمنا کند تا مال ببرد.

۱۱۳ پادشاهی که عدل نکند و نیکنامی توقع دارد، بدان ماند که جو همی کارد و امید گندم دارد.

۱۱۴ ای که مال از بهر جاه دوست می داری کرم کن و تواضع پیش گیر که جاهی از این رفیع تر نیست که خلقت دوست دارند و ثنا گویند.

۱۱۵ گرسنگی به که سیری از پهلوی درویشان.
اگر عنقا ز بی برگی بمیرد شکار از صید گنجشکان نگیرد

۱۱۶ تو بر جای آنانی که رفتند و کسانی که خواهند آمدن، پس وجودی میان دو عدم التفات را نشاید.

۱۱۷ مردی نه جهانگیری ست بل جهاننداری ست. دانا جهان بگیرد و بدارد و نادان جهان بگیرد و بردارد.

۱۱۸ پادشاهان جایی نشینند که اگر دادخواهی فغان بردارد باخبر باشند که حاجبان و سرهنگان نه هر وقتی مهمات رعیت به سمع پادشاه رسانند. آورده اند که انوشیروان عادل زنجیری جرسها بر آن بسته داشت تا اگر کسی

مهمتی داشتی سلسله را بجنبانیدی و آن سلسله را طرفی زیر بالین و طرفی در میدان بر درختی بسته داشت.

ملوک عرب به ناشناخت بیرون آمدندی و نظر بر حال ممالک کردند تا اگر منکری را دیدندی بگردانیدندی، و همچنین کسان به تفحص به محلتها و دیهها برگماشتندی تا اگر بیدادی بر ضعیفی رود از آن اعلام کنند.

۱۱۹ مردم بی خیر در زندگانی مرده اند و نیکوکاران بمیرند و نام نیکو زنده ماند.

۱۲۰ شکر بزرگی آن است که بر خردان ببخشایند، و همت عالی آنکه دست به مال مسکینان نیالایند.

۱۲۱ چون دست یابی آن کن که اگر دست دیگری باشد تحمّل مثل آن توانی کردن.

۱۲۲ همت ضعیفان زخم از آن زیادت زند و سخت تر که بازوی پهلوانان.

۱۲۳ روزگار حیف روا ندارد، هر آینه داد مظلومان بدهد و دندان ظالمان بکند.

۱۲۴ ای که در خواب خوشی از بیداران بیندیش، ای که توانایی در رفتن داری با همراه ناتوان بساز، ای که فراخ دستی با تنگدستان مراعات کن. دیدی که پیشینیان چه کردند و چه بردند؟ رفتند و جفا بر مظلومان سرآمد و ویال بر ظالمان بماند. راست خواهی، درویشی به سلامت به از پادشاهی به چندین علامت.

۱۲۵ استخوان مرده سخن نمی گوید اگر گوشِ هوش داری، که من همچو تو آدمی بودم، قیمت ایام حیات ندانستم و عمر به خیره ضایع کردم.

چو ما را به غفلت بشد روزگار تو باری دمی چند فرصت شمار

۱۲۶ هر که کسی را نرنجاند از کسی نترسد. کژدم که همی ترسد همی گریزد از فعل خبیث خویش، گربه در خانه این است از بی آزاری و گرگ در صحرا سرگردان از بدفعالی، گدایان در شهر آسوده از سلیمی و دزدان در کوه و صحرا نهان از حرامزادگی.

۱۲۷ از دشمن ضعیف اندیشه کن که در وقت بیچارگی به جان بکوشد. گربه اگرچه ضعیف است اگر با شیر درافتد به ضرورت بزند و به چنگال چشمانش را برکند.

۱۲۸ با خرد و بزرگ دوستی کند و بیخ محبت بنشاند و اعتماد بر آن نکند که من در حمایت پادشاهم و کسی را با من مقاومت صورت نبدد که اگر ناپاکی به نادانی تو را بکشد و پادشاه به کین تو اقلیمی بفرماید کشتن، تو را زنده نتواند کردن.

۱۲۹ آن کن که خیر تو در قفای تو گویند که در نظر از بیم گویند یا از طمع.

۱۳۰ در زندگانی سعی کن تا به از دیگران باشی به فعل و صلاح و کرم، که در مردگی پادشاهان و گدایان یکسانند و اگر مدفن سلطانی یا سگبانی باز کنند میان ایشان فرق نتواند کرد.

۱۳۱ خرّم تن عارفان که بدیدند و بدانستند که دنیا را در وقت مرگ به دیگران همی باید گذاشتن، هم اکنون به دیگران بگذاشتند.

۱۳۲ دشمنان متّفق را متفرّق نتوانی گردانیدن مگر بدان که با بعضی از ایشان دوستی به دست آری.

۱۳۳ دشمن به دشمن برانگیز تا هر طرف غالب شوند فتح از آن تو باشد.

۱۳۴ دشمن از خردی مگذار که بزرگ شود و پیاده شطرنج رها مکن که به سر رود.

۱۳۵ در حالت آسانی دلا به دست آر تا در هنگام دشخواری به کار آیند.

۱۳۶ پیشوای همه ملّتی عزیز دارد و به حرمت نشاند.

۱۳۷ پادشاهی که به هو و شراب از مصالح مملکت غافل نشیند، و مهمّات امور مملکت به نویسندگان باز گذارد، ایشان هم به جذب منافع خویش از مهمّات رعیت فارغ نشینند، بسی بر نیاید که ملک خراب گردد.

۱۳۸ از بدگویان مرنج که گناه از آن توست، چرا چنان نباشی که نیکو گویند؟
چو بیداد کردی توقع مدار که نامت به نیکی رود در دیار

۱۳۹ به هلاک دشمن کسی شادمانی کند که از هلاک خویش ایمن شده باشد.

۱۴۰ طعام آن‌گه خورد که اشتها غالب آید، و سخن آن‌گه گوید که ضرورت باشد،
و سر آن‌گه نهد که خواب آید، و صحبت آن‌گه کند که شوق به منتها برسد.

۱۴۱ آزار دل ضعیفان سهل نگیرد که موران به اتفاق، شیر زیان را عاجز گردانند
و پشه بسیار، پیل دمان از پای درآورد.

۱۴۲ در پادشاهی چنان کند که اگر وقتی پادشاه نباشد جفا و خجالت نبیند،
همچون زنبور که هر که مر او را ناتوان و افتاده بیند پای در سر مالد.

۱۴۳ چندان که از زهر و مکر و غدر و فدایی و شیخون بر حذر است، از درون
خستگان و دل‌شکستگان و دعای مظلومان و ناله مجروحان بر حذر باشد. سلطان
غزنین گفتی من از نیزه مردان چنان نمی‌ترسم که از دوک زنان، یعنی سوز سینه
ایشان.

۱۴۴ از دیوان زیرزمین چندان بر حذر نباید بود که از دیوان روی زمین، یعنی
آدمیان بد.

۱۴۵ خواهی که دقایق بر تو نگیرند تو بر خویشتن بگیر پیش از وقوع.

۱۴۶ عیب خود از دوستان مپرس که پیوشانند، تفحص کن که دشمنان چه
می‌گویند.

۱۴۷ جایی که لطف باید کردن به درشتی سخن مگوی که کمند از برای بهایم
سرکش باشد، و جایی که قهر باید به لطافت مگوی که شکر به جای سمقونیا فایده
ندهد.

۱۴۸ اگر از آن کس که فرمانده توست اندیشناک باشی با آن که فرمانبر توست تَلَطّف کن.

۱۴۹ پیوسته چنان نشین که گویی دشمن بر در است تا اگر ناگاهی به درآید ناساخته نباشی.

۱۵۰ تا کسی را در چند قضیه نیازمایی اعتقاد مکن.

۱۵۱ وقتی که حادثه‌ای موجب تشویش خاطر بود طریق آن است که شبانگاه که خلق آرام گیرند استعانت به درگاه خدای تعالی برد، و دعا و زاری کند، و نصرت و ظفر طلبد. پس آن گاه به خدمت زهاد و عباد قیام نماید و همت خواهد، و خاطر به همت ایشان مصروف دارد. پس به زیارت بقاع شریف رود و از روان ایشان مدد جوید، پس در حق ضعیفان و مسکینان و یتیمان و محتاجان شفقت فرماید و تنی چند از زندانیان رهایی دهد، پس آن گاه نذر و خیرات کند، آن گاه لشکریان را و خویشان را نوازش کند و به وعده خیر او میدوار گرداند، آن گاه به تدبیر و مشاورت دوستان خردمند یکدل در دفع مضرت آن حادثه سعی نماید. پس چون به مراد دل میسر شود شکر و فضل خداوند تعالی بگوید و از کفایت و قدرت خویش نبیند، آن گاه به نذرهای کرده وفا کند و شکرانه بدهد تا نوبت دیگر چون واقعه پیدا گردد دلها به جانب او مایل باشد و خواطر جمهور با وی یار و نصرت و فتحش را امیدوار.

چندین نصیحت سعدی را به طریق صدق و ارادت کار بندد که به توفیق خداوند ملک و دینش به سلامت باشد، و نفس و فرزند به عافیت و دنیا و آخرت به مراد، و الله اعلم بالصواب و الیه مرجع المآب.